



پیغام عشق

قسمت پانصد و دهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۴ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۸

در تَرَدَد مانده‌ایم اندر دو کار

این تَرَدَد کی بود بی اختیار؟

ما که مثلاً میان دو کار دچار تَرَدَد شده‌ایم، این تردید چگونه ممکن است که بدون اختیار ما باشد؟ [اساسی‌ترین قدرت انتخاب انسان این است که در این لحظه، هشیاری جسمی را انتخاب می‌کند یا هشیاری حضور؛ قسمت خلأ و عدم خود را به کار می‌اندازد یا من‌ذهنی شرطی شده. آیا انسان اختیار ندارد که به ذهن نرود، روی دیگران تمرکز نکند و فقط روی خودش تمرکز داشته باشد؟]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۹

این کنم یا آن کنم او کی گُود؟

که دو دست و پای او بسته بُود

کسی که دست و پایش بسته باشد و از خود اختیاری نداشته باشد، کی ممکن است بگوید: این کار را بکنم یا آن کار را؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۰

هیچ باشد این تَرَدَد در سَرَم؟

که رَوم در بحر یا بالا پَرَم؟

آیا مثلاً چنین تردیدی به مغزم می‌رسد که به اعماق دریا بروم یا به آسمان پرواز کنم؟ [البته که نمی‌رسد. زیرا انسان بدون داشتن وسیله، نه می‌تواند به اعماق دریا برود و نه به اوج آسمان پرواز کند.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۱

این تردّد هست که موصِل روم

یا برای سحر تا بابل روم

اما انسان دچار این تردید می‌شود که به شهر موصل بروم یا برای یاد گرفتن فنّ ساحری به شهر بابل سفر کنم. [مولانا نمادگونه صحبت می‌کند. موصل می‌تواند فضای یکتایی باشد و بابل که محلّ سحر و جادوگری بوده، همان ذهن است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲

پس تردّد را نباید قدرتی

ورنه آن خنده بود بر سبّلتی

پس برای مردّد شدن، قدرت و استطاعتی لازم است. یعنی انسان وقتی میان دو یا چند کار مردّد می‌ماند، نشان قدرت اختیار اوست. وَاَلَا اگر قدرتی در کار نباشد، تردیدی نیز به دل او راه پیدا نمی‌کند. اگر قدرت انتخاب آزاد را انکار کند، در حقیقت خود را مسخره کرده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

ای جوان، این قدر قضا، فرمان الهی، و قدر، اجرای آن را، ملامت و بهانه تنبلی خود مکن. چرا گناهی که خود مرتکب شده‌ای، به گردن دیگری می‌اندازی؟ [خداوند هیچ موقع ضرر انسان را نمی‌خواهد. این لحظه می‌خواهد به او کمک و حمایت کند. پس بنابراین اگر تو با من ذهنی‌ات از طریق همانیدگی‌ها فکر و عمل می‌کنی، به خودت ضرر می‌زنی. این را گردن قضا نینداز. چگونه خودت مرتکب جرم می‌شوی، ولی آن را گردن دیگران می‌اندازی؟]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۴

خون کند زید و قِصاصِ او به عَمَر

می خورد عَمرو و بر احمد حدّ خمر؟

برای مثال، اگر زید کسی را بکشد، آیا صحیح است که برویم یقهٔ عمرو را بگیریم و او را قصاص کنیم؟ یا مثلاً اگر عمرو شراب بخورد، آیا معقول است که احمد را بگیریم و بر او حدّ جاری کرده و مجازاتش کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

گردِ خود بر گرد و جُرمِ خود بین

جنبش از خود بین و از سایه مبین

به اطراف خود نگاهی بینداز، تمرکزت را روی من ذهنی و رفتار آن بگذار. بین چه چیزی را باید در خودت عوض کنی. هر اتفاق بدی می افتد، تو در آن سهمی داشته‌ای؛ آن را بین. حرکت را از خود بین، نه از سایه. [همان طور که سایه تابع جسم است، اعمال تو نیز از تو نشأت گرفته، نه از چیز دیگر. پس گناه خود را به عوامل و اسباب بیرون از خود نسبت مده.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۶

که نخواهد شد غلط پاداشِ میر

خصم را می داند آن میر بصیر

زیرا امیر اشتبهاً به کسی پاداش نمی دهد و آن امیر بینا دشمن را می شناسد. یعنی خداوند جزایش را غلط نمی دهد. این لحظه اگر فضا باز می کنیم، با عدم و با خرد زندگی کار می کنیم، او می فهمد و پاداش می دهد. و اگر فضا را می بندیم، به وسیله همانیدگی و درد می بینیم، آن را هم می بیند و جزایش را می دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۷



چون عسل خوردی، نیآمد تب به غیر

مزدِ روزِ تو نیآمد شب به غیر

برای مثال، اگر تو عسل بخوری، دیگری دچار گرمی طبع نمی‌شود؛ و دستمزد روزانه تو را شب به دیگری نمی‌دهند. [یعنی اگر از همانیدگی‌ها خوردی، دردش را خودت باید بکشی؛ و اگر کار درستی کردی، فضاگشایی کردی، آخر سر مزدش را تو می‌گیری. مزد آن را به دیگران نمی‌دهند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۸

در چه کردی جهد کآن وا تو نگشت؟

تو چه کاریدی که نآمد ریع گشت؟

در چه کاری سعی ورزیده‌ای که نتیجه‌اش به تو بازنگشته است؟ چه چیزی کاشته‌ای که محصول آن به دست نیامده است؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

این جهان کوه است و فعلِ ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

این جهان مانند کوه است و هر کاری که می‌کنیم مثل این است که صوتی به کوه می‌فرستیم و انعکاس آن صدا به ما برمی‌گردد. هر فکر و عملی می‌کنیم، محصولش به ما برمی‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

فعلِ تو که زاید از جان و تنت

همچو فرزندت بگیرد دامت



اعمالِ تو که از روح و جسمت صادر می‌شود، مانند فرزندِ دامت را می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۰

فعل را در غیب، صورت می‌کنند

فعلِ دزدی را نه داری می‌زنند؟

اعمال را در عالمِ غیب تجسّم می‌بخشند. مگر نه این است که عملِ سرقت را به صورت رفتن بر بالای دار تجسّم می‌دهند؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱

ای از تو خاکی تن شده، تنِ فکرت و گفتن شده

وز گفت و فکرت بس صور در غیب آبستن شده

ای انسان که تن تو از خاک و ماده شیمیایی ساخته شده، و این تن تو نیز تبدیل به من‌ذهنی، فکر و سخن گفتن شده، تو فکر می‌کنی و آن را به زبان می‌آوری، اما این فکر و گفت تو چیزهایی را در غیب آبستن می‌کند که برایت اتفاق خواهد افتاد و در زندگی تو یک اثری خواهد داشت؛ مگر این که با فضاگشایی اثرات آن‌ها را خنثی کنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱

هر صورتی پرورده‌یی، معنیست، لیک افسرده‌ای

صورت چو معنی شد، کنون آغاز را روشن شده

هر صورتی در این جهان پرورده معناست. یعنی یک فضای بالقوه وجود که انرژی و خلاقیت از آن جا می‌آید. فکر در واقع خلق اول است، عمل نیز سبب می‌شود چیزی ساخته شود یا کاری انجام شود. همه این‌ها از عالم معنا آمده و فرم و صورتش در این جهان پرورش می‌یابد. آن اثر خلق شده از مبدأ و محل آغاز خود که عالم غیب و زندگی است خبر می‌دهد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱

یخ را اگر ببند کسی و آنکس نداند اصل یخ

چون دید کآخر آب شد، در اصل یخ بی ظن شده

به طور مثال اگر کسی یخی را ببیند و آب را نشناسد، نمی فهمد که این یخ، در ابتدا آب بوده است. وقتی یخ را حرارت دهند، آخر سر آب می شود و آن شخص یقین حاصل می کند که این یخ در اصل آب بوده است. [جسم ما نیز در واقع در ابتدا آب بوده، اکنون آن را من ذهنی می بینیم؛ این هم در واقع نمود خارجی همانیدگی هاست. وضعیت فعلی ما که پر از درد است، در واقع انعکاس صورت های غیبی در بیرون است. انسانی که پر از درد، منجمد، باورپرست و دردپرست است، مانند همان یخ است. ولی وقتی روی خود کار می کند، هشیاری خود را پرورش می دهد، یخ دردها و باورهای او آب شده و هشیاری او آزاد می شود؛ او در اصل معنا، هشیاری حضور و از جنس خدا بوده، نه این یخ منجمد شده من ذهنی؛ اما در اثر فکرهای همانیده، اشتباه و بی مسئولیتی و ناآگاهی جمعی، آن یخ درست شده بود.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۱

دار، کی مآند به دزدی؟ لیک آن

هست تصویر خدای غیب دان

به دار کشیده شدن چه شباهتی به سرقت دارد؟ ولی خداوندی که دانای غیب است، آن عمل را تجسم بخشیده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۲

در دل شخنه چو حق الهام داد

که چنین صورت بساز از بهر داد



حضرت حق تعالی به داروغه الهام کرده است که برای اجرای حکم عدالت در مورد سرقت چنین چیزی بساز. یعنی بساط کیفر و چوبه دار را برپا کن. [در اصل می‌خواهد به ما بفهماند که اگر از جهان چیزی قرض کنی، با آن همانیده شوی، که به‌خاطر آن خودت را مهم جلوه بدهی، انگار درواقع آن را دزدیده‌ای؛ در این صورت به دار آویخته خواهی شد. دار درواقع میخ کوب شدن هشیاری روی تخته من‌ذهنی است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۳

تا تو عالم باشی و عادل، قضا

نامناسب چون دهد داد و سزا؟

تا وقتی که تو دانا و دادگر باشی، چگونه ممکن است که قاضی درمورد تو ناعادلانه قضاوت کند و حکمی نامناسب دهد؟ [اگر تو به چیزی که نباید در مرکزت باشد، عالم باشی و با فضای حضور عادل باشی، خداوند هیچ‌گاه به این کار تو سزای نامناسب نمی‌دهد. یعنی هیچ انسانی نباید قضا، زندگی یا فرد دیگری را برای اتفاقات زندگی خود ملامت کند. حتی نمی‌تواند بگوید که جمع روی او اثر بد می‌گذارند. انسان با فضاگشایی می‌تواند از آثار من‌های ذهنی اطرافش مصون بماند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۴

چونکه حاکم این کند اندر گزین

چون کند حکم احکم این حاکمین؟

در جایی که قاضی حکمی مناسب و درخور شخص برمی‌گزیند. تو ببین خداوندی که احکم حاکمان است چگونه حکم می‌کند؟ [تو نمی‌توانی همانیدگی را از این جهان بگیری و در مرکزت بگذاری، زندگی حکم صادر کرده و آن را تحمل نمی‌کند.]



«...و نیرومندترین حکم‌کنندگان تو هستی.»

قرآن کریم، سوره تین (۹۵)، آیه ۸

«آیا خدا داورترین داوران نیست؟»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۵

چون بکاری جو، نروید غیر جو

قرض تو کردی، ز که خواهی گرو؟

اگر جو بکاری چیزی غیر از جو هم نمی‌روید. یعنی اگر با خشم و حسادت و کینه من‌ذهنی فکر و عمل کنی، نتیجه آن غیر از درد نخواهد شد. مثلاً وقتی تو از کسی قرض کرده‌ای، کس دیگر نباید قرض تو را بدهد. این تعهد و مسئولیت توست. [نمی‌توانی آن فکر و عملی که می‌کنی، از نتیجه‌اش جان سالم به در ببری. نتیجه‌اش برای تو به‌وجود خواهد آمد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶

جرم خود را بر کسی دیگر مَنه

هوش و گوش خود بدین پاداش ده

گناه خودت را گردن خداوند و کسی دیگر مینداز. تو بیا هوش حضور و گوش خود را به این پاداش، یعنی مرکز عدم و جذبه الهی بده. [باید ببینی که با من‌ذهنی فکر و عمل می‌کنی یا با فضای گشوده‌شده، از فضای حضور. مُجاز نیستی از من‌ذهنی عمل کنی.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۹

کی فرستادی دمی بر آسمان



نیکی، کز پی نیامد مثلِ آن؟

ای انسان، تابه حال کی برای یک لحظه مرکزت را عدم کردی و از جنس زندگی شدی، با خدا براساس مرکز عدم رازونیاز کردی و به دنبال آن نیکی و کمک از طرف خداوند نیامد؟! [کی از فضای گشوده شده، از تسلیم کامل فکر و عمل کردی و به دنبالش از یک همانیدگی آزاد نشدی؟]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰

گر مراقب باشی و بیدار تو

بینی هر دم پاسخ کردار تو

اگر تو هر لحظه مراقب فکرها و اعمال باشی و بیدار بمانی، یعنی به صورت حضور ناظر ذهنت را نگاه کنی، می بینی که هر لحظه خداوند پاسخ کردار، رفتار و افکار تو را می دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۱

چون مراقب باشی و گیری رَسَن

حاجت نآید قیامت آمدن

اگر تو این لحظه مراقب، ناظر ذهن و خاموش باشی و ریسمان الهی یعنی حضور را بگیری، فضا را باز کرده و به اتفاق بله بگویی، هر لحظه قیامت توست. نیازی به فرارسیدن روز قیامت در آینده نداری. همین لحظه می توانی به بی نهایت خدا زنده شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

جُرم بر خود نه، که تو خود کاشتی

با جزا و عدل حق کن آشتی



زیرا بذر آن را خودت کاشته‌ای. زیر بار مسئولیت دردهایت برو و برای آن‌ها کسی دیگر را مسئول ندان. با جزا و عدل خدا
آشتی کن، یعنی به نتیجه عملت راضی و خرسند باش.

با تشکر: سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۴ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۸

رنج را باشد سبب بد کردنی

بد ز فعلِ خود شناس از بخت نی

این بلایی که به سرت آمده و این دردی که می‌کشی را نتیجه جرم و گناه خودت بدان؛ یعنی علت این درد تو عمل تو بوده نه از بخت و اقبال؛ این‌گونه نیست که خداوند به تو ظلم کرده و بین تو و دیگر بندگانش تفاوت قائل شده باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۹

آن نظر در بخت، چشمِ آحوّل کند

کلب را کهدانی و کاهل کند

زیرا اگر گمان کنی که خداوند به تو ظلم کرده و این از بخت و اقبال بد توست، دید تو دویین می‌شود؛ یعنی ذهنت بین تو و خدا جدایی افکنده و فکر می‌کنی یکی تو هستی و یکی خدا. هشیاری که به صورت من‌ذهنی جلوه می‌کند، اگر با چارچوب همانیدگی‌ها فکر کند، نه آفرینش و عشق و خرد را می‌تواند شکار کند و نه نگهبان من‌ذهنی است تا به او ضرر نزند، تنبل و پست و حقیر می‌شود. [در این جا هشیاری و حضور ناظر به سگ شکارچی و نگهبان تشبیه شده است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰

مُتهم کن نفس خود را ای فتی

مُتهم کم کن جزای عدل را

ای جوان، من‌ذهنی خود را متهم کن و اصلاً جزای خداوند عادل را متهم نکن.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱

توبه کن، مردانه سر آور به ره

که فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالِ يَرَهُ

مردانه توبه کن و از راه شیطان و من‌ذهنی، استوار و پهلوان‌گونه برگرد به راه فضاگشایی. سعی کن فضا را درست و باکیفیت باز کنی، تقلید نکرده و به دیگران نیز کاری نداشته باشی. زیرا اگر تو ذره‌ای فضا را باز کرده و از آن فضا فکر و عمل کنی، زندگی آن را می‌بیند و اگر فضا را بسته از روی درد فکر و عمل کنی، آن را هم می‌بیند.

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۷

«پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد [فضا را باز کند و از فضای باز شده فکر و عمل کند] آن را می‌بیند.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۸

«هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد [فضا را ببندد و از طریق همانیدگی‌ها عمل کند] آن را می‌بیند.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۲

در فسونِ نفسِ کمِ شو غره‌ای

کآفتابِ حقِ نپوشد ذره‌ای

بنابراین در فسونِ نفس، در روش‌های دغل‌بازانه و سبک‌زندگی من‌ذهنی گم نشو و فریبش را نخور؛ او مرتب وسوسه می‌کند و از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند و این دید را به تو تحمیل می‌کند. که البته آفتاب خداوند هیچ ذره فکر و عملی را که از تو سر می‌زند، نمی‌پوشاند و همه را می‌بیند.

قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۴۹



«دفتر اعمال گشوده شود. مجرمان را بینی که از آنچه در آن آمده است بیمناکند و می‌گویند: وای بر ما، این چه دفتری است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را حساب ناشده رها نکرده است. آنگاه اعمال خود را درمقابل خود بیابند و پروردگار تو، به کسی ستم نمی‌کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۳

هست این ذراتِ جسمی ای مفید

پیش این خورشیدِ جسمانی پدید

ای انسان مفید (هر انسانی بالقوه مفید است؛ زیرا از جنس زندگی است)، همان‌طور که در اثر تابش خورشید ذرات جسمانی را می‌بینیم، بر اثر تابش نور حضور هم، همان‌دگی‌ها دیده می‌شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۴

هست ذراتِ خَوَاطِر و اِفْتِکَار

پیش خورشیدِ حقایقِ آشکار

با فضاگشایی و تابش خورشید حقایق، هشیاری حضور، ذرات فکر، درد و اندیشه‌ها کاملاً آشکار و پیداست. یعنی اگر انسان به‌صورت حضور ناظر به ذهنش نگاه کند، می‌تواند دردها و همان‌دگی‌هایش را ببیند و از آن‌ها آگاه شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۳

مَرِّ جَمَادِی را کُنْد فَضْلَش خَبِیر

عَاقِلان را کَرده قَهْر او ضَریر



فضل خداوند جمادات را آگاه و خبیر کرده است؛ درواقع جمادات دارای هوش هستند. ولی چون هوش من ذهنی هوش خوبی نیست، قهر و قدرت الهی چشم هشیاری کسی را که براساس من ذهنی می‌بیند، کور کرده و چیزی نمی‌فهمد و درک نمی‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۴

جان و دل را طاقّتِ آن جوش نیست

با که گویم؟ در جهان یک گوش نیست

جان و دل وقتی به صورت من ذهنی است، نمی‌تواند بجوشد و طاقت اسرار خدا را ندارد. باید فضا را باز کند تا به صورت عدم بجوشد. مولانا می‌گوید: با چه کسی در جهان، اسرار یکی شدن انسان با خدا را درمیان بگذارم که یک گوش شنوا، یک گوش حضور، نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۵

هر کجا گوشى بُد از وى چشم گشت

هر کجا سنگى بُد از وى چشم گشت

هر کجا گوشى این پیغام یعنی انداختن همانیدگی‌ها و زنده‌شدن به خدا را شنید، هشیاری‌اش بینا، چشم عدمش باز شد و اگر دلی سنگ یعنی مملو از همانیدگی بود، به یک جواهر قیمتی و گوهر حضور تبدیل شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۶

کیمیاساز است، چه بود کیمیا؟

مُعجزه بخش است، چه بود سیمیا؟



خداوند کیمیاگر است. ولی کیمیا، آن چیزی که با ذهن تجسم می‌کنی، چیست؟ او به کسانی که مرکزشان را عدم کرده‌اند، معجزه بخشیده است؛ که علم سیمیا، جادوگری، آن کارهایی که فکر می‌کنی مؤثر هستند و می‌توانی با آن‌ها به حضور بررسی، در برابر قدرت کُن فکانِ الهی بی‌ارزش است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۷

این ثنا گفتن ز من ترکِ ثناست

کین دلیل هستی و هستی خطاست

دعا و ثنا گفتن من با من ذهنی در حقیقت انکار و ترک ثناست؛ چراکه این دلیل وجود همانیدگی و هستی داشتن من ذهنی بوده و خطاست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۸

پیش هست او نباید نیست بود

چيست هستی پیش او؟ کور و کبود

در پیشگاه هستی مطلق، خدا باید نیست شویم؛ با شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها، وجود مجازی من ذهنی را صفر کرده، مرکزمان را عدم کنیم. هستی، یعنی حس وجود ما در من ذهنی پیش خداوند کور، پر از غصه، بیچاره، زخمی و دردمند است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۹

گر نبودی کور، زو بگداختی

گرمی خورشید را بشناختی



اگر کور نبود، در برابر خورشید خداوند ذوب می شد؛ یعنی فضا را باز می کرد، دردها و همانیدگی ها را رها کرده، من ذهنی را ذوب می کرد و گرمای حقیقی خورشید زندگی را می شناخت و عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از او می گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۲۰

وَرِ نَبُودِیْ اَوْ کَبُودِ اَز تَعْرِیْتِ

کِی فَسْرُدِیْ هَمْچُو یَخِ اَیْنِ نَاحِیْتِ؟

اگر انسان از غصه، سوگواری و درد ناشی از افسانه من ذهنی و همانیدگی ها زخمی و کبود نبود، دلش یخ نمی زد و افسرده نمی شد؛ در حالی که انسان از جنس شادی بی سبب زندگی است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۱

در معانی، قسمت و اعداد نیست

در معانی تجزیه و افراد نیست

در فضای یکتایی و از دید انسانی که فضای درونش بی نهایت شده است، اصولاً تقسیم و تجزیه، زوج و فردی وجود نداشته، تفاوت های سطحی نژاد و دین نیز اهمیت ندارد؛ انسان ها یکی بوده، از جنس زندگی؛ و از هم جدا نیستند. تنها به لحاظ جسمی و تفاوت های ظاهری است که جدا هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۲

اِتْحَادِ یَارِ، بَا یَارَانِ خَوْشِ اسْتِ

پای معنی گیر، صورت سرکش است



وحدت انسان‌ها با هم و اتحاد خدا با انسان شادی‌آور است. به فضای بی‌نهایت درون زنده شو. با هشیاری حضور و مرکز عدم فکر و عمل کن؛ چراکه من‌ذهنی سرکش و تفرقه‌انگیز است، مقاومت و ستیزه دارد و می‌خواهد خودش را ثابت کرده، جدایی را تثبیت کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۳

صورتِ سرگش، گدازانِ کن به رنج

تا بینی زیرِ او وحدت، چو گنج

صورت تفرقه‌انگیز من‌ذهنی را با فضاگشایی و آتش درد هشیارانه ذوب کن و هر لحظه ناظر ذهنت باش. همانیدگی‌ها را ببنداز. آنگاه خواهی دید، در زیر آن، وحدت ما با خدا، انسان‌ها و هر چیز دیگری مانند گنجی پنهان شده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۴

ور تو نگدازی، عنایت‌هایِ او

خود گدازد، ای دلم مولایِ او

اگر تو تسلیم نشوی و از روی اختیار، هشیارانه، همانیدگی‌ها را شناسایی نکرده و نیندازی و با زندگی همکاری نکنی، توجهات، لطف و عنایت ایزدی، خود آن‌ها را ذوب خواهد کرد. همان خدایی که دلم بنده و غلام اوست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۵

او نماید هم به دلها خویش را

او بدوزد خرقة درویش را

خداوند از روی لطف و عنایت، هم خودش را به دل انسان‌ها نشان می‌دهد و هم خرقة و لباس حضور را بر تن آنان می‌دوزد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۶

مُنْبَسَطُ بُوْدِیْمِ وَ یَکِ جَوْهَرِ هَمَّه

بِی سَرِّ وَ بِی پَا بُدِیْمِ اَنْ سَرِّ هَمَّه

ما قبل از این که به جهان من ذهنی و همانیدگی‌ها پا بگذاریم، در حالت انبساط و بی‌خویشی در فضای یکتایی با هم یکی بودیم، سر و پای من ذهنی را نداشتیم و یک گوهر واحد بودیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۷

یَکِ کُھَرِ بُوْدِیْمِ هَمچُونِ اَفْتَابِ

بِی گِرِهِ بُوْدِیْمِ وَ صَافِیِ هَمچُو اَبِ

ما مانند آفتاب، از جنس خدا و یک گوهر بودیم و مانند آب زلال، از جنس هشیاری پاک و خالص، بدون همانیدگی بودیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۸

چُونِ بَهِ صَوْرَتِ اَمَدِ اَنْ نُوْرِ سَرِّه

شَدَّ عَدَدِ چُونِ سَایَهِ هَایِ کَنْگَرِه

از آن وقت که آن نور خالص، هشیاری حضور، صورت و محدودیت من ذهنی و همانیدگی‌ها را به خود گرفت، مانند سایه کنگره، متعدد شده به جدایی و درد افتاد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۹

کَنْگَرِه وِیْرانِ کَنیدِ اَز مَنجَنیقِ

تَا رُوْدِ فَرَقِ اَز مِیْانِ اِیْنِ فَرِیقِ



برای آن که به سر وحدتِ فضای یکتایی واقف شوید، باید به وسیله گلوله‌های نورِ فضاگشایی، آن چیزی که عامل مقاومت شماسست را شناسایی کرده، از بین ببرید تا تفاوت‌هایی که بر اساس همانیدگی است، در بین همه انسان‌ها از بین برود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳۳

آهوی را کرد صیادی شکار

اندر آخر کردش آن بی‌زینهار

صیادی آهوئی شکار کرد و بی‌امان او را به طویله انداخت. صیاد در این جا نماد خداوند است که آهو یعنی انسان را شکار کرده، در طویله این جهان می‌اندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳۴

آخری را پُر ز گاوان و خران

حبسِ آهو کرد چون استمگران

آن صیاد، خداوند در طویله‌ای که پُر از گاو و خر، من‌های ذهنی بود، آهو را ستمگرانه زندانی کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳۵

آهو از وحشت به هر سو می‌گریخت

او به پیشِ آن خران، شب گاه ریخت

آهو، انسانی که به حضور رسیده یا تازه وارد این جهان شده و مرکزش عدم است، وحشت‌زده به هر طرف فرار می‌کرد. صیاد، خدا، در شب ذهن، جلوی خران، من‌های ذهنی گاه همانیدگی‌ها را ریخت.

با تشکر: سمیه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com